

آیه ۲۱۴ سوره مبارکه بقره و آیه ۱ سوره مبارکه حج صفحه ۳۳۲ را بیاورید، عرض به محضران که یک بحثی را از امروز شروع می‌کنیم تحت عنوان نحوه ارتباط با ولی. اسمش را این می‌گذاریم، ولی خب یک سری معارف را طبیعتاً من در یک سطح راقی نسبتاً طرح می‌کنم. حالا دیگر در چند سطح ان‌شاءالله قابل برداشت و تبیین است. ان‌شاءالله دوستان زحمتی بکشند و این کار را انجام دهند. یک نکته‌ای که در مسائل قیامت مطرح می‌شود که این مقدمه را بار دهم عرض می‌کنیم، این که آنچه درباره قیامت آمده همان چیزی است که راجع به ظهور هم همان آمده. یعنی به عبارتی مقصد باید مشخص باشد. این نکته هم همواره باید در ذهنمان باشد و به مخاطبان هم این را اعلام کنیم. ببینید، شما چنانچه مقصد را در این نشان و بلد و اسنپ و این‌ها ننزید اصلاً راه را به شما نشان نمی‌دهد. خیلی هم چیز واضحی است. شما باید مقصد داشته باشید. مقصد درست است خودش غایت است، ولی علت غایی هم هست. یعنی فهم مقصد علت غایی حرکت است. لذا مقدم است، مقصد خودش غایت مؤخر است ولی علت غایی مقدم بر همه چیز است، لذا نمی‌شود که شما مقصد ننزید و بعد توقع داشته باشید راه هم معلوم باشد. بله شما مقصد را می‌زنید، مبدأ هم زدید، ۴ تا راه نشان می‌دهد، راه‌های کوتاه را نشان می‌دهد، راه‌های بلند را نشان می‌دهد، ولی به هرجهت نمی‌شود مقصد نزد، ما الان تقریباً از مقصد گفتگو نمی‌کنیم یا از مقاصدی گفتگو می‌کنیم که آن مقصد، مقصد نهایی است. مقصد، مقصد عملیاتی نیست. مقصد نهایی‌اش مثلاً خروج از ظلمات به سمت نور. «يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» این مقصد، مقصد عملیاتی محسوب نمی‌شود. یعنی روی این مقصد اکشن پلن نمی‌شود بست. ولی ما مقصدهای جلوتر هم داریم که مقاصد عملیاتی، مثل مقصدی به نام مهدویت و ظهور «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» و این‌ها مقاصد جلوترند. و مقصدی هستند که عملیاتی‌اند. لذا شما اصلاً و ابداً نمی‌توانید با عدم فهم مقصد راه انتخاب کنید، و راهی که می‌روید را مشخص کنید درست است یا نه. حالا اینکه چرا دارم به این عنوان می‌پردازم و بعداً چه استفاده‌ای می‌کنم ان‌شاءالله یواش یواش در طول این جلسات روشن می‌شود.

یکی از عناوینی که به آن پرداخته شده در مسئله قیامت، بحث زلزله است. یعنی یک زلزله قیامتی وجود دارد. زلزله که در حقیقت با این گرایش در آن دیده شده است که تا زلزله اتفاق نیفتد، به عبارتی در حوزه وجودی شما یا در حوزه اجتماعی شما، توحید خودش را نشان نمی‌دهد. یعنی باید زلزله‌ای اتفاق بیفتد، این هم قاعده‌اش زلزله است در آخرالزمان. یعنی اتفاق، یک اتفاق طبیعی نیست. به جهت روحانی در داخل شما، در منطقه وجودی شما، به جهت اجتماعی در اجتماع، در حد یک زلزله باید انجام شود تا به «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» و «وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» تا زمینه‌های وجودی انسان ثقل خودش را بیرون بریزد و سنگینی‌های خودش را بیرون بریزد. تا این زلزله اتفاق نیفتد، «أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» اتفاق نمی‌افتد. این زلزله مقدماتی است برای نصرت‌های الهی، نصرت الهی در فضایی درست می‌شود که توحید هست، یک لحظه سناریویش را دقت کنید. این‌ها را بعداً مستند به آیات و روایات هم عرض خواهم کرد. ۱: وقتی توحید ناب می‌شود، نصرت‌های الهی ناب می‌شود. ۲: کثرت و تکثر در آخرالزمان به نهایت خودش جلوه‌گری خواهد کرد. این وعده الهی است. وعده الهی این است که کثرات در نهایت خودشان را نشان می‌دهند. ۳: کثرت باید خودش را حتماً به وحدت برگرداند که مؤکد وحدت بشود هم در وجود آدم، هم در عالم. کثرت مؤکد وحدت یعنی چه؟ یعنی هرچقدر کثرتش بیشتر می‌شود، اتفاقاً باید وحدت‌نماتر شود. یعنی وحدتی را که نشان می‌دهد زیاده‌تر شود که شما هم کثرت را زیاد دارید و هرچه بر کثرت اضافه شود، وحدتش مدام بیشتر می‌شود. توضیح می‌دهم با یک مثال قرآنی. این‌ها را فعلاً به‌صورت یک گزاره تحمل و تقبل بکنید. و این‌ها مقدماتی است برای اتفاقات نصرت‌های خیلی بزرگ و غریب.

شما آیه ۲۱۴ را نگاه کنید. حالا بعضی‌هایمان مثلاً زلزله را همینجوری می‌گوییم زلزله شد، مثلاً انگار اینجا یک حالت ادبی دارد. در صورتی که نه، این بحث یک فرهنگ است. اصلاً نیازی نبود بگویند زلزله. این چه عنوانی است، مثلاً اتخاذ چه عنوانی است این وسط، که «وَزُلْزِلُوا» زلزله شد مثلاً «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» آیا گمان می‌کنید که شما وارد بهشت می‌شوید و هنوز مثل گذشتگان بر شما نگذشته؟ خب این‌ها چه شد؟ «مَسَّتْهُمْ الْبُاسُ»

وَالضَّرَاءُ» کافی بود دیگر «وَزُلْزِلُوا» زلزله شد، در این‌ها زلزله شد! حالا عرض می‌کنم زلزله خاصیتش این است که قشور را می‌ریزد، کثرت را به وحدت تبدیل می‌کند. خاصیت زلزله است که این کار را می‌کند. یعنی قشور کثرت‌نما را که کثرت «من حیث الکثرة» را تبدیل می‌کند به کثرت «من حیث الوحدة» کار زلزله این است که بیايد این قشور را بپاشد از همدیگر. «وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ» این زلزله باید اتفاق بیفتد، «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» یعنی به محض اینکه زلزله می‌شود، به یک توحیدی دعوت می‌شود. ببینید، من بعضی‌ها را دیدم اینجوری می‌خوانند. «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ» مثلاً انگار پیغمبر دارد اینجا خودزنی می‌کند! نه، بحث این است که پس از زلزله که اتفاق می‌افتد، انقدر توحید خودش را نشان می‌دهد که آن توحید افعالی مشخص می‌شود. این در قیامت هم مشخص می‌شود برای همه.

در دنیا هم، برای همین است شما در ماجرای عمومی فُلُک که شما می‌بینید که قرآن مدام نقل می‌کند، وقتی که «جَزَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» از همه جا چه می‌شود، «دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» این عملاً به اخلاص می‌رسد، به دعوت توحیدی می‌رسد. یعنی وقتی ماجراها انقدر شدید می‌شود، توحید خودش را نشان می‌دهد، قشور می‌ریزد. خاصیت زلزله این است که آن چیزی که تا حالا فکر می‌کرد که این‌ها جزو اسباب و علل و همه این چیزها هستند، می‌بیند که جزو اسباب و علل نیستند. در روز قیامت هم همین اتفاق می‌افتد، آن موقع نتیجه‌اش این می‌شود که وقتی توحید خودش اینجوری را نشان داد، می‌گویند «مَتَى نَصُرُ اللَّهَ» حالا «إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» یعنی وقتی توحید شما به اندیشه توحیدی برسد، کاملاً یک اجتماعی به اندیشه توحیدی برسد، کثرتی را بتواند به وحدت تبدیل کند، در ام‌الکتاب بتواند حلش بکند، (حالا این واژه‌ها را توضیح می‌دهم که چرا دارم از این واژه‌ها استفاده می‌کنم) بتواند حل و هضمش بکند، آن موقع است که دیگر «نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» است، خاصیت توحید است. کما اینکه خاصیت شرک در آیات قرآن پاشیدگی، به هم ریختگی، رعب و همه این‌ها خاصیت شرک است. یعنی شرک خاصیتش این است که همه چیز در آن می‌ریزد. اگر هم یک خوفي وجود دارد «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ» یعنی رعب می‌آید در دل مشرکین، خاصیت شرک رعب است. خاصیت توحید آرامش و سکینه است. برای همین است که شما نگاه کنید مدام توحید را با سکینه معرفی کرده. حالا در این آیاتی که می‌خوانم خواهید دید.

و اینکه «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» آنجایی که «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا» ابتلاء مؤمن را در جنگ احزاب که موجب این می‌شود که او می‌گوید «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَوَصَدَّقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» این حاصل زلزله است، یعنی باید زلزله‌ای اتفاق بیفتد. ضمن اینکه تمحیص‌هایی اتفاق می‌افتد، در وجود شخص یک چیزهایی بریزد تا آن توحید ناب را از وجود خودش درک کند، به لحاظ سلوک خودش، در اجتماع هم همینجوری درک می‌کند. حالا اینکه در آخرالزمان مدام کثرت زیاد می‌شود، شما فکر می‌کنید مدام می‌خواهید کثرات را کم کنید، این می‌شود یک اندیشه برای آخرالزمان، در صورتی که اندیشه نابش تبدیل کثرت به وحدت است. اندیشه نابش این مدلی است. چون خاصیت آخرالزمان این است که مدام کثرت زیاد می‌شود، کثرات زیاد می‌شوند. ولی شما اگر بتوانید این را به وحدت تبدیل کنید، عملاً می‌بینید همه این‌ها می‌شود وحدت. درست است کثرت است، ولی می‌شود وحدت. این یک مقدمه، حالا شما به عنوان زلزله ممکن است از این به بعد یک مقدار توجه کنید، یک سری خاصیت‌های سلوکی فردی شخصی هم دارد که چه جوری یواش یواش مؤمنین ساده‌خور می‌شوند، ساده‌پوش می‌شوند، ساده‌خور به معنی اینکه یک خرده از رنگین خوردن بر حذرند، یعنی خودشان را در کثرت خوردن رنگین قرار نمی‌دهند، در کثرت فلان قرار نمی‌دهند، در کثرات خودشان را قرار نمی‌دهند.

حالا این آیه سوره مبارکه ابراهیم را بیاورید، صفحه ۲۵۸، آیه ۲۴. قرآن یک مثلی زده که این مثل معروفی است. منتها دقت بر این مسئله هم خیلی کار راه انداز است، در جلسات آینده که برویم جلو معلوم می‌شود چه داریم. گرچه همین الان هم یواش یواش معلوم می‌شود. ولی مقدمات علمی را بگوییم دیگر چاره‌ای نداریم. بلد نیستیم بدون مقدمه. صفحه ۲۵۸، آیه ۲۴ سوره ابراهیم. بسم الله الرحمن الرحيم «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» مثل طایبه، کلمه طایبه،

این کلمه می‌تواند فرد باشد. یا می‌تواند طیب اجتماع باشد، «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» مثل یک درخت طیب، که چیست؟ خوب دقت کنید به این رفت و برگشتی که قرآن می‌کند، که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» یک اصلی دارد، یک امی دارد، یک ساقه‌ای دارد، یک تنه‌ای دارد، این تنه ثابت است. این‌ها حکم ام‌الکتاب دارد، حکم امام دارد. این که در متشابهات گفتند متشابه باید رد به محکم بشود، ضمن این که کماکان متشابه در آغوش محکم، محکم شده. درباره محکم متشابه بحث همین است، که گفتند ام‌الکتاب، ام مادر است، و بقیه چیزها باید بیایند در قبال مادر و در آغوش مادر خودشان را محکم کنند. نه اینکه متشابه می‌شود محکم نه، متشابه در یک درخت محکم قرار می‌گیرد. در یک درخت‌واره محکم. این همان است که اصرار بر این است که شما معارفتان درخت‌واره‌ای بشود. نه اینکه معارفتان همینجوری گسسته، یک تیکه از این، یک تیکه از آن. حالا این را بعداً عرض می‌کنیم که وقتی یک موقع دستی دارید که به بدن تعلق دارد، یک موقع دست دارید در اتاق تشریح است. این دوتا، یکی‌اش بدن است، یکی‌اش جسد است. خاصیتشان هم با هم خیلی فرق دارند. چیزهایی که خروجی بدن است خیلی فرق دارد تا اینکه خروجی جسد است. این‌ها باید خودشان را به ام‌الکتاب متصل کنند، متشابهات باید خودشان را متصل کنند به ام، ام امام است. آن ساقه اصلی، تنه اصلی که اصل ثابت است و ریشه دارد در زمین، که حالا یک مقداری از این بحث را در «والرسخون فی العلم» به عنوان علم‌های ریشه‌دار در این بحث‌های تفسیر انفسی داریم مطرح می‌کنیم، حالا بگذریم.

«أَصْلُهَا ثَابِتٌ» منتها «فَرْعُهَا» معلوم است «فَرْعُهَا غَيْرُ ثَابِتٍ» وقتی «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» «فَرْعُهَا» می‌شود غیرثابت. منتها یک فرع غیرثابتی ما داریم که روی زمین پهن است، اصلاً آسمانی نیست، ریشه‌های آسمانی ندارد، بر نمی‌گردد به یک محکمی. خب این می‌شود یک حرفی که من گاهی اوقات عرض کردم، در این جلسه صحیفه هم این نکته را یک مقداری باز کردم که یک موقعی شما اتیکس دارید، یک موقع مکارم الاخلاق دارید، این‌ها فرق دارد. مکارم الاخلاق همه‌اش وصل به آن سو است. اتیکس حالا هرچه که بگویید. مقوله این‌جوری اتیکس، مدیکال اتیکس، اسپرت اتیکس، و هرگونه از این اتیکس‌هایی که انقدر پرورش یافته است به لحاظ ارضی و انقدر کتابخانه امروز برایش وجود دارد، مثلاً کتابخانه تخصصی وجود دارد. مثلاً سه چهار طبقه ۲۰۰ متری، کف تا سقف اتیکس، که شما این همه کتاب را بیرون بکشید و سر جایش بگذارید، دو سال طول می‌کشد. روی همه مقوله‌ها، یک موقع شما دارید ارض را درست می‌کنید، دارید تنظیم‌گری رفتار می‌کنید. یک موقع هست نه، دارید اخلاقی تهی ایجاد می‌کنید. یک موقع عید است، می‌شود ۱۷:۲۰ یک موقع اتفاق فی سبیل الله، که با ۱۷:۲۳ فرق دارد. گرچه ممکن است یک جاهایی نزدیک به همدیگر خودش را نشان دهد. ممکن است این‌ها خودشان را نزدیک نشان بدهند، اما اصلاً به هم هیچ ارتباطی ندارند، هیچ یعنی هیچ! یعنی هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند. این «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» است، نه اینکه شما دارید صرفاً رفتار تنظیم می‌کنید. البته من نمی‌خواهم بگویم رسیدن به تنظیم رفتار چیز بدی است، چیز بدی نیست ولی به هر جهت این آن نیست، چون ممکن است حالا در تقاطع چجوری است که چه کسی اول حرکت کند، چه کسی دوم حرکت کند، آن نیشان هم که اول رفت. می‌خواهیم این‌ها را برایتان بررسی کنیم. تولید یک آداب این مدلی کنیم، خب بکنیم، ولی نگوئیم این مکارم الاخلاق است. یک آموزش هتل‌داری است، اخلاق هتل‌داری، مثلاً به مشتری مداری است، به همه سلام می‌کند، خوش‌برخورد است و... این‌جوری است.

حالا مثلاً در روایات ما هست مثلاً به ۱۸:۲۸ خمر اصلاً سلام نباید کرد. می‌خواهد خوشش بیاید می‌خواهد نیاید، به ۱۸:۳۳ خمر کسی سلام نمی‌کند. آن مال گره زدن به یک جای دیگر است، ما هم تولید رفتار می‌کنیم «السلام» حتی نمی‌دانم عطسه کرده، بگو «یرحمکم الله» تازه یک موقع هست ما می‌گوییم عافیت باشد، عافیت باشد یک امر ارضی است، قرآن و دین از این حرف‌های ارضی نمی‌زنند. این «يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ» این را عاملی از رحمت الهی می‌داند. یعنی هرچه شما از این پایین وصل کنید، طنابش می‌زند به بالا. لذا انفاقش هم بیشتر از این حتی به درد آن طرف مقابل بخورد، به درد خودت می‌خورد. یعنی اتفاق در قرآن بیشتر به درد خودت می‌خورد تا به درد آن طرف. اتفاق دارد تو را بالا می‌برد. این یک بحثی است که خیلی بحث مهمی است. من دیدم کسانی را که فکر می‌کنند این‌ها یکی است و بعد قائلند به اینکه حتی آن طرفی‌ها راجع به این بهتر کار کردند،

آن طرفی‌ها راجع به این قضیه هیچ کاری نکرده‌اند، نه اینکه بهتر کار کرده‌اند. آن راجع به اتیکس کار کرده، نه راجع به مکارم الاخلاق، این‌ها با همدیگر زمین تا آسمان فرق دارد.

حالا نگاه کنید «وَفَرَعُهَا غَيْرُ ثَابِتٍ» اگر «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» نمی‌شود بگوییم «فَرَعٌ» هم ثابت! از این تقابل مشخص می‌شود فرع غیر ثابت دارد. منتهی فروع در آسمان دارد. فروع در آسمان، از این اصل، از این تنه، فروعی دارد درمی‌آید که «تُوْنِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» هر زمانی به حساب همان زمان دارد یک چیزهایی از آن در می‌آید. در هر زمانی خوردنی درست و حسابی در آن دارد. با این که فروع است، با این که غیر ثابت است، ولی خوردنی دارد روی آن درمی‌آید. و این درخت به‌عنوان یک درخت، نه به تعبیر بعدش اجتناب شده و جثه‌اش از زمین درآمده، بلکه به‌عنوان یک مجموعه توحیدی ذی حیات، اینجا دوباره یک پُرانتزی باز می‌کنم. ببینید، بعضی‌ها می‌گویند ما علوم غربی را بگیریم یا نگیریم؟ جوابش: تو توحیدی باش، بگیر، اشکال ندارد. می‌دانید چرا؟ به‌خاطر اینکه درختی که ریشه در زمین دارد، کود هم به آن بدهی، می‌رود کود را تجزیه می‌کند، در آوندهای خودش مال خودش می‌کند، بعد به تو یک دانه گل‌ابی می‌دهد که مزه‌اش هیچ ربطی به آن کود ندارد. نه این کود را برمی‌دارد می‌ریزد در گل‌ابی. اگر کود را بریزد در گل‌ابی، گل‌ابی آن موقع مزه کود می‌دهد. این که گفتند از کسانی که در آمریکا، اروپا تحصیل کرده‌اند، در روایاتمان دارد که دین نگیرید. همان تخصصش را بگیرید. «لَا تَتَّخِذُوا دِينَكُمْ مِنْ مُسْلِمٍ أَهْلِ الْكِتَابِ» به خاطر همین است، چون طرف توحیدی که نبوده، یک سری این‌ور شیر قال الصادق قال الباقر را گرفته، آن طرف یک سری کود گرفته، کود را ریخته در شیر، یک معجون کود شیر درست شده. علمش این مدلی درآمده. لذا هر قسمتش یک طعمی می‌دهد. وقتی می‌گذارد هر قسمتش یک طعمی دارد، یک حرفی دارد می‌زند.

حرف متنوع زدن غیر حرف هردمبیل زدن است، که هر تیکه‌اش یک چیزی می‌گوید، هر تیکه‌اش یک بوی می‌دهد. انگار سکولاریزم واقعی در وجود این دارد اتفاق می‌افتد. یعنی جداسازی دارد اتفاق می‌افتد. این تیکه‌اش شیر است، شیر هم یک چیز زهرمار دیگر است. ما قرار نیست کود شیر بخوریم که، قرار است یک درخت توحید که کود پایش بدهی، بردار در آوندهای خودش یک چیزهایی را تجزیه تحلیل کند، میزان مناسب به مقدار، اگر یک چیزهایی هم بدهی که اصلاً نمی‌تواند تجزیه تحلیل کند، کلاً نمی‌تواند این را بگیرد، کلاً دفع می‌کند، چون حیات دارد. ولی اگر یک کود قابل ملاحظه‌ای به آن بدهی، برمی‌دارد این کود را تجزیه می‌کند، بخشی‌اش را مال خودش می‌کند، می‌کند در آن گل‌ابی، هلو می‌شود گل‌ابی. هلو اصلاً دیگر ربطی به کود ندارد. لذا این که شما معارف غربی بگیری، کتاب غربی بخوانی یا نخوانی، کتاب کفرانی بخوانی یا نخوانی، بستگی دارد تو موحد هستی یا نه. این اندام و ساقه‌هایت با توحید شکل گرفته یا نه، با معارف شکل گرفته یا نه. وگرنه کتابخانه اصلاً کار خوبی نیست. بنده به عنوان مسئول کتابخانه عرض می‌کنم. چه کسی گفته کتاب خواندن کار خوبی است؟ مثل این می‌ماند که یک نفر بگوید غذا خوردن کار خوبی است! چه کسی گفته غذا خوردن کار خوبی است؟ چقدر غذا خوردن، از کجا خوردن، از چه گرفتن، از چه کسی گرفتن، حتی این آیه‌ای که «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا» بله، آن «احسن الاقوال» مال کسی است که عمل صالح انجام می‌دهد، موحد است، وگرنه اینجوری نیست که حتی یک حرف درست بزند، ما قرار است حرف درست را از آدم درست بگیریم. نه حرف درست را از هر جایی. مگر اینکه انقدر توحید در این قوی شده باشد، این درخت موحد شده باشد، اصل ثابت داشته باشد، فروع در آسمان‌ها داشته باشد، «صُنُوانٌ وَغَيْرُ صُنُوانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَتُقَصِّلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ» یک چیز سر و ته دار، اگر این را بگذاری در کود گل‌ابی می‌دهد، البته مزه‌اش هیچ ربطی به کود ندارد. وگرنه من دیدم آدم‌هایی که حرف می‌زنند، هم طلبه بوده، هم چه بوده، هم این بوده، هم آن بوده، حرف که می‌زند کود شیر دارد تحویل می‌دهد! معجون شیر و کود، یک همچنین چیزی دارد می‌گوید. این فرق دارد با گل‌ابی تحویل دادن.

این‌ها خیلی جدی است که آن اصل ثابت و ام و این‌ها را «تُوْنِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» کاملاً معلوم است، این مثال را زده که ما به راحتی از آن عبور کنیم، این مثال را زده که تذکر بدهد «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» مثل یک کلمه خبیثه «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» می‌دانید که کلمه در قرآن به معنای خود همان موجود است، حالا دلیل دارد

که چرا از آن به عنوان کلمه یاد می‌شود، این اسماء و حروف و کلمه و این‌ها خودش یک، در اینجا هم داریم که «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي» این کلمات پروردگار است، عیسی کلمه است، اگر از این‌ها به عنوان کلمه یاد می‌شود به خاطر اینکه تشکیل شده از حروف است، و همه چیز حروف می‌خواهد تا بشود کلمه، حروف هم ذوات مقدس اهل بیت است، کلاً کلمات با این حروف درست می‌شود. «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» و تمام این کلماتی که شما حساب میکنی کلمه، از همین ۲۷ حرف دارد تشکیل می‌شود، یعنی ۲۷ حرف و انواع و اقسام نکاح‌های حروف در همدیگر و ترکیب‌های این‌ها، دیگر شما با همین‌ها می‌توانید بی‌نهایت کلمه درست کنید. «لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ» این هم یک فرهنگی است که در معارف ما به همین عنوان وجود دارد.

«كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» این از زمین درآمده، این اصل ثابت نیست «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» یک موقع است دست من متعلق به من است، می‌شود دست توحیدی، دست توحیدی کار تثبیت شده می‌کند، یک موقع است دستم متعلق به من نیست، دست منو یک نفر گرفته و همینجوری دارد روی هوا می‌چرخاند، این می‌شود سندروم دست بی‌قرار! این‌ها هر کاری از دستشان بر می‌آید، هر کاری ممکن است بکند، ممکن است یک موقع قرآن ورق بزند، یک موقع مثلاً بزند زیر گوش یک نفر، این دیگر متعلق به من نیست اصلاً، به ام وصل نشده، به ساقه اصلی و تنه وصل نشده، همینجوری یک دستی است «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» هر کسی این را یک شوتی می‌کند، شما خاطر مبارکتان نیست، همین روزنامه سلام، یک موقعی این‌ها مثلاً هاشمی را از سر سگ می‌کردند داخل از ته سگ در می‌آوردند، در دوره دانشجویی ما هم مشخص بود که این‌ها به اصول ثابتی پایبند نیستند، بستگی به «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» دارد، بستگی به این دارد که کی چگونه دارد شوتشان می‌کند، تا ۱۸۰ درجه مخالف هم حرف می‌زنند و عمل می‌کنند، از کند کند تا تند تند می‌روند. و شما نمی‌فهمید که این به اصل ثابتی برگشته. شما در حرف‌های آقا این را می‌فهمید، یک موقع می‌بینیم، یک موقع نرمش قهرمانانه، ممکن است تنوع در آن وجود داشته باشد، ولی یک حرف دارد زده می‌شود، متعلق به یک تنه و ریشه دارد این حرف را می‌زنند.

حالا که این «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» هرکسی، چون درآمده دیگر، اینکه اصل ثابتی ندارد، مدام شوت می‌شود این طرف و آن طرف، می‌گوید «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» تمام این تنوعات، و چیزهای فروع غیر ثابت، چون متعلق به یک تنه است، ضمن اینکه فرع، فرع باقی می‌ماند، نه اینکه فرع اصل می‌شود، یک بحث مهمی داریم که متشابه در پرتو محکومات محکم می‌شود یا نه، متشابه متشابه باقی می‌ماند کماکان، و اتفاقاً درستش این است که متشابه باقی بماند، اصلاً وسیله امتحان است! آیه باید متشابه باقی بماند، آیه نباید محکم بشود، قرار نیست ساقه‌ها بشوند تنه، ساقه ساقه است تنه تنه است. باید ارجاعش به چیز درست قرار گرفته باشد، ارجاعش به محکم، به ام، به امام باید درست انجام شده باشد. الان در بحث‌های حزبی هم همین بحث هست، کسانی که فکر می‌کنند اگر بسیج خوب است آن یکی بد است، اینجوری نیست، اگر بسیج خوب است آن یکی هم ممکن است خوب باشد، بستگی دارد این میوه‌های متعدد و ساقه‌های متعدد، کثرت دارد مؤکد وحدت می‌شود، یا نه کثرت دارد کثرت نما می‌شود، الان درختی که پر است از ساقه و میوه‌ها و گل‌های متنوع، و شما می‌بینید که این یک درخت است. این کثرتی که مؤکد وحدت است قشنگ‌تر است، یا یک تنه‌ای که آمده بالا و دو تا ساقه سیخ از آن زده بیرون؟ کدام قشنگ‌تر است؟ آن کثرت مؤکد وحدت نیست، این کثرت مؤکد وحدت است، یعنی شما می‌فهمید انقدر این تنه قوی است.

تنه ولایت را قوی نشان بدهید بگذارید این چیزهای متنوع را در داخل خودش هضم کند، در داخل خودش شاخه‌های متنوعی داشته باشد، در این «فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَبَاتًا» قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» مشارب مختلف و فروع مختلف که به یک تنه واحد اتصال پیدا کرده، این آن موقع مؤکد است. کما اینکه برای شما اینجوری قشنگ است که یک قوه داشته باشید که قوه شما باشد، مثلاً چشم داشته باشید و بقیه بدن‌تان لمس، یا اینکه نه چشمتان درست کار می‌کند، بدن‌تان درست کار می‌کند، دست‌تان درست کار می‌کند، پایتان درست کار می‌کند، لامسه‌تان درست کار می‌کند، این پروژه خالص سازی بد است، پروژه خالص سازی الان خود خدا در یک کوران حوادث زلزله‌ای آخرالزمان، کلاً زلزله آخرالزمان را خالص سازی می‌کند، ولی

از آن طرف هم توحیدسازی می‌کند، خالص سازی‌اش یعنی اینکه توحیدسازی می‌کند، حالا آدم‌ها خودشان را متصل بکنند، هرچقدر بیشتر جلو برود کثرت زیاد می‌شود، حالا می‌بینید، این‌ها روایت دارد که کثرات زیاد می‌شوند، کثراتی که زیاد شدند اگر بتوانند خودشان را در توحید ببینند، در امام و ولی بتوانند ببینند، خودشان را هضم در ولی کرده باشند، این خیلی مطلوب است تا اینکه شما شاخه‌ها را ببرید و بگویید اینکه توحیدی نیست، این هم که توحیدی نیست، آن هم که توحیدی نیست، آخیش می‌ماند علی و حوضش! می‌ماند یک دانه تنه با چهار تا ساقه، بعد اسم این را می‌گذاریم خالص سازی! این اصلاً خالص سازی نیست، شما نفهمیدید که ما فروعات مختلف، مشارب مختلف را لازم داریم که توحیدی فکر بکنند، چه اینجا باشد، چه آنجا باشد، چه در آمریکا، چه در چین، هر جایی که باشد. آن موقع است که تنه نشان می‌دهد که چقدر قوی است، بالاخره این فروعات مختلف باید روی تنه قوی سوار شود، شما می‌خواهید تنه را لاغر نشان دهی یا قوی؟ (اگر شما برگردانید چی؟) می‌خواهم بهتان بگویم زلزله روز قیامت و زلزله‌ها، خیلی وقت‌ها چون زلزله آشکار می‌کند، اتفاقاً آدم‌ها می‌فهمند به تنه وصل هستند یا نه، ممکن است خودشان را به تنه برسانند، و شما ممکن است دستگیری کنید به تنه برسانند، یعنی عده‌ای را به تنه برسانید. آن موقع اینکه عده‌ای به تنه رسیدند، یک تنه قدر اینجا قرار گرفته و یک عالمه فروعات متنوع، مشارب متعدد که به این موسی وصل شده‌اند.

در روز قیامت و روز ظهور هم همینطور است، کلمه طيبة شجره طيبة است، یعنی اینجوری نیست که یک امام داریم مثل یک تنه آمده بالا، همین! می‌خواهم بهتان بگویم مقصد را درست تصور کنید، در زمان ظهور این گونه نیست که یک تنه آمده بالا و اسمش امام است، و بقیه هم همه‌شان بدون چیزهای غیر ثابت، و همه یک چیزهایی را پیچ کردیم در تنه، رابطه تنه با شاخه‌ها اینجوری نیست، یک تنه قدر با یک عالمه شاخه‌های متنوع، و میوه‌های متنوع. بله بعضی از میوه‌ها «وَنُقْضُلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ» طبیعتاً بعضی میوه‌ها از بعضی میوه‌ها خوشمزه‌تر است. ولی تصویر را دقت کنید، تصویر از زلزله‌ای که دارد اتفاق می‌افتد و دارد ما را به آن «مَتَى نَضُرُّ اللَّهَ» می‌رساند، این خاصیتش ریختن قشور و رساندن به توحید است. برای همین است که مدام می‌گوید «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» یک چیز عظیمی اتفاق می‌افتد که همه می‌گویند «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» همان توحید افعالی که آن موقع قرار است دیده شود این موقع دیده می‌شود، رقیقه‌ای از آنچه که قرار است از روز قیامت دیده شود قبل از قیامت و قبیل ظهور دیده می‌شود، منتها این است که ما بتوانیم این کثرات را به این وحدت برگردانیم. حالا این باشد تا به این بحث زلزله و این‌ها بیشتر بپردازیم.

«يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» همان مومنی که، مگر شجره طيبة نبود؟ مگر فرع نداشت؟ ولی باز هم این حرف را نگاه می‌کنی و می‌بینی ثابت است، با اینکه حرف دارد متنوع زده می‌شود، چون به کی وصل است؟ چون به امام وصل است! چون به ام وصل است، چون به تنه وصل شده، چون اینجوری شده در یک شجره طيبة قرار گرفته، چون کود شیر نیست، این را می‌بینید که «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» حرف یکسان زده می‌شود، «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» و خدا ظالمین را اینجوری اضلال می‌کند. چه جوری اضلال می‌کند؟ اینجوری که می‌بینید حرف‌ها اجتناب شده است، حرف‌ها به هم برنمی‌گردد. سَنُو نِيَسْت، منعطف نیست «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» است. تنوعی است از سر سندروم بی‌قرار، دست بی‌قرار، دهن بی‌قرار. این تنوع است که دهن بی‌قرار دارد، حالا هر موقع یک حرفی از این دهن درمی‌آید، یک موقع توحیدی در می‌آید، یک موقع می‌شود مدافعان حرم فلان هستند، یک موقع زیرآب غزه را می‌زند، معلوم نیست دارد چه کار می‌کند اصلاً، هیچ کس حتی خودش هم نمی‌تواند.

این را ببیند، اینجا یک بحثی هم در پراتز بگویم، این بحث خیلی مهم است. خیلی‌ها می‌گویند مثلاً می‌خواهند دنبال منظومه فکری کانت باشند. هرگز پیدا نمی‌شود. این خیلی حرف بدی است که شما دنبال منظومه فکری باشید، یک موقع می‌بینید آقای مطهری منظومه دارد. چون کلاً توحید منظومه دارد، ولی شرک که منظومه ندارد! این را من به‌عنوان کسی که دنبال کردم دارم می‌گویم. می‌رود می‌گوید نظر کانت در مورد این چیست؟ می‌گوید این اینجوری است ممکن است اینجوری هم باشد. اینجوری نیست که کانت می‌تواند، اساساً شرک نمی‌تواند منظومه داشته باشد. شرک مثار پراکندگی است مثار وحدت

نیست. لذا منظمه فکری آقای مطهری می‌شود، منظمه فکری آقای علامه، منظمه فکری آقای مصباح، منظمه فکری کانت را نمی‌تواند داشته باشد. مثلاً منظمه فکری انیشتین، این فیلسوف‌های این‌جوری، چون حرف اجتهات شده است، منظمه نمی‌تواند داشته باشد. شما به دلیل اینکه فکر می‌کنید حتماً باید این آدم باید منظمه داشته باشد، یک منظمه غالب می‌کنید و بعد وقتی دارید منظمه قالب می‌کنید، می‌بینید هزار جا دست و پایش زد بیرون از این چیزی که داری قالب می‌کنی. ما رفتیم این‌ها را از کانت‌شناسان، کانت‌مدرسین، یکی برگردد بگوید منظمه فکری کانت چیست؟ که این حرفش به آن حرف بخورد، آن حرفش به آن حرف بخورد، این اگر باشد توحید است اصلاً، بعد فیلسوف‌ها می‌گویند سرچشمه تمام شرک غرب کانت است! پس این چگونه می‌تواند منظمه فکری داشته باشد؟ ندارد، نگردد نیست! اصلاً نمی‌تواند داشته باشد، منظمه فکری فقط در توحید اتفاق می‌افتد نه در شرک.